

۶

رویکردهای رقیب معماری امنیتی در خلیج فارس پس از جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران

محمدحسن شیخ الاسلامی^۱

درجه مقاله: علمی-پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۵/۲۱

^۱. دانشیار دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران. mhsheikh@gmail.com

چکیده

این مقاله پنج رویکرد راهبردی رقیب درباره آینده معماری امنیتی خلیج فارس پس از جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران را بررسی می‌کند. مقاله با اتکای گسترده به منابع دانشگاهی، سیاسی، رسانه‌ای و اندیشکده‌ای منتشرشده پس از فوریه ۲۰۲۶ به زبان‌های انگلیسی و عربی، چارچوبی تحلیلی و تطبیقی برای شناسایی پارادایم‌های اصلی راهبردی که در حال حاضر مناظره امنیت در خلیج فارس را شکل می‌دهند، ارائه می‌کند. مقاله استدلال می‌کند که این جنگ چندین تحول پیشین در سیاست منطقه‌ای از جمله کاهش اعتماد به حمایت انحصاری آمریکا، افزایش چندقطبی‌گرایی، رشد علاقه به تنوع بخشی راهبردی، گسترش همکاری‌های اسرائیل و کشورهای خلیج فارس، و احیای مباحث مربوط به سازوکارهای بومی امنیت منطقه‌ای را شتاب بخشیده است. سپس از طریق تحلیل تطبیقی راهبردی نشان می‌دهد که منطقه خلیج فارس وارد دوره گذار در ژئوپلیتیک شده است که وجه مشخصه آن هم‌پوشانی پارادایم‌های امنیتی، رقابت دیدگاه‌ها درباره حاکمیت و تشدید عدم قطعیت راهبردی است. مقاله ضمن ارزیابی راهبردی رویکردهای رقیب پنج‌گانه، در باب مطلوبیت رویکرد پنجم استدلال اما نتیجه می‌گیرد که ترتیبات امنیتی آینده خلیج فارس احتمالاً نه از طریق سلطه کامل یک رویکرد واحد بلکه از رهگذر تعامل همزمان چندین الگوی رقیب شکل خواهد گرفت.

• واژگان کلیدی

خلیج فارس معماری امنیتی پارادایم‌های راهبردی جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران

مقدمه

خلیج فارس همواره یکی از مهم‌ترین مناطق ژئوپلیتیکی راهبردی جهان بوده است. اهمیت این منطقه نه تنها ناشی از تمرکز منابع هیدروکربنی و گلوگاه‌های دریایی، بلکه حاصل جایگاه آن به عنوان نقطه اتصال ژئوپلیتیکی میان غرب آسیا، آسیای جنوبی، آسیای مرکزی و نظام گسترده اقیانوس هند است. قدرت‌های خارجی همواره نقشی محوری در شکل‌دهی به ساختارهای امنیتی خلیج فارس ایفا کرده‌اند. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، ایالات متحده از طریق پایگاه‌های نظامی، توافقات دفاعی، شراکت‌های راهبردی و انتقال تسلیحات، به مهم‌ترین تضمین‌کننده خارجی امنیت در منطقه تبدیل شد.

با این حال، طی سه دهه گذشته چندین تحول، ثبات این نظم آمریکامحور را با چالش مواجه ساخت. این تحولات شامل جنگ عراق، خیزش‌های عربی، تشدید درگیری‌های نیابتی منطقه‌ای، ظهور چین، بازگشت روسیه به سیاست خاورمیانه و افزایش عدم قطعیت نسبت به تعهدات بلندمدت راهبردی آمریکا در منطقه بود.

جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران نقطه عطفی بسیار مهم محسوب می‌شود، زیرا مباحث جاری درباره آینده امنیت خلیج فارس را قویاً تشدید کرد. این جنگ آسیب‌پذیری زیرساخت‌های منطقه‌ای، محدودیت‌های بازدارندگی، خطرات تشدید تنش و وابستگی متقابل فزاینده پویایی‌های امنیتی خلیج فارس را آشکار ساخت. همزمان این جنگ گفتگوها درباره ادغام اسرائیل در ساختارهای امنیتی خلیج فارس، تنوع بخشی راهبردی به سوی قدرت‌های نوظهور، و امکان شکل‌گیری معماری‌های امنیتی بومی منطقه‌ای را نیز تشدید کرد.

در نتیجه، گفتمان راهبردی در سراسر جهان عرب بیش از پیش بر دیدگاه‌های رقیب درباره نحوه سازمان‌دهی آینده امنیت خلیج فارس متمرکز شد. این مباحث صرفاً بازتاب‌دهنده اختلافات تاکتیکی نیستند، بلکه نشان‌دهنده تحولات عمیق‌تر در فرهنگ راهبردی، جهت‌گیری ژئوپلیتیکی و برداشتها از حاکمیت و نظم منطقه‌ای می‌باشند.

بر این اساس، این پژوهش در صدد پاسخ به این سؤال اصلی است که «رویکردهای راهبردی رقیب میان بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای، چگونه معماری امنیتی خلیج فارس را پس از جنگ احتمالی آمریکا و اسرائیل علیه ایران شکل خواهند داد؟» در پاسخ به این سؤال، فرضیه اصلی مقاله حاضر این است که «به جای سیطره کامل یک الگوی واحد، ترتیبات امنیتی آینده خلیج فارس

حاصل دوره گذاری ژئوپلیتیکی خواهد بود که در آن عناصر هم‌پوشان و متناقضی از پنج رویکرد رقیب به طور همزمان با یکدیگر تعامل و اصطکاک داشته و بر شدت عدم قطعیت راهبردی می‌افزایند.»

مرور ادبیات

ادبیات دانشگاهی مربوط به معماری امنیتی خلیج فارس طی چندین مرحله مهم فکری و ژئوپلیتیکی تحول یافته است. در دوران جنگ سرد، بیشتر تحلیل‌ها بر رقابت ابرقدرت‌ها، ژئوپلیتیک نفت، گلوگاه‌های دریایی و اهمیت راهبردی موازنه‌سازی خارجی برای حفظ ثبات منطقه‌ای تمرکز داشتند. (Vitalis 2007; Cordesman 1997) خلیج فارس عمدتاً به عنوان منطقه‌ای ژئواستراتژیک در نظر گرفته می‌شد که ثبات آن وابسته به ظرفیت مداخله و مدیریت قدرت‌های بزرگ خارجی، به ویژه ایالات متحده پس از خروج بریتانیا از شرق سوئز بود.

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، ادبیات موجود بیش از پیش بر ظهور نظم امنیتی آمریکامحور در منطقه تأکید کرده است. پژوهشگرانی چون ریچل برانسون (۲۰۰۶)، اف. گریگوری گاس (۲۰۱۰) و آنتونی کوردزمن (۱۹۹۷) در پژوهش‌های خود نشان داده‌اند که چگونه زیرساخت نظامی آمریکا، نظام‌های ائتلافی و شبکه‌های انتقال تسلیحات در سراسر خلیج فارس نهادینه شدند. در این دوره، چارچوب تحلیلی غالب در ادبیات موجود، امنیت خلیج فارس را عمدتاً از منظر رئالیسم و موازنه‌سازی خارجی تفسیر می‌کرد. ایالات متحده به عنوان موازنه‌گر فراساحلی ضروری تلقی می‌شد که قادر است امنیت دریایی، بازدارندگی در برابر بازیگران چالشگر منطقه‌ای و جریان انرژی به اقتصاد جهانی را تضمین کند.

جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ تغییر مهمی در این ادبیات ایجاد کرد. بسیاری از پژوهشگران پایداری بلندمدت نظم منطقه‌ای تحت رهبری آمریکا را مورد تردید قرار دادند و بر پیامدهای بی‌ثبات‌کننده تلاش برای تغییر رژیم‌های سیاسی در منطقه، قطبی شدن فرقه‌ای و فروپاشی دولت‌ها تأکید کردند. مطالعاتی که توسط پژوهشگرانی مانند مارک لینچ (۲۰۱۶)، مهران کامروا (۲۰۱۲) و آمیتاو آچاریا (۲۰۱۴) انجام شد، به فرسایش موازنه‌های سنتی منطقه‌ای و ظهور اشکال جدید رقابت ژئوپلیتیکی میان بازیگران دولتی و غیردولتی اشاره دارند.

خیزش‌های عربی نیز مطالعات امنیت خلیج فارس را متحول ساخت و توجه پژوهشگران را به امنیت رژیم‌ها، رقابت ایدئولوژیک، جنگ‌های نیابتی و مداخله‌گرایی منطقه‌ای معطوف کرد. در این مرحله، ادبیات رو به رشدی به بررسی تشدید رقابت عربستان سعودی و ایران و پیامدهای آن برای نظم منطقه‌ای پرداخت. پژوهشگران استدلال می‌کردند که ناامنی در خلیج فارس را دیگر نمی‌توان

صرفاً از طریق موازنه‌های متعارف نظامی میان دولت‌ها فهمید، بلکه باید مشروعیت سیاسی، سیاست هویتی، بسیج فرقه‌ای و رقابت ایدئولوژیک فراملی را نیز در تحلیل وارد کرد (Fawcett 2013).

در سال‌های اخیر، ظهور چندقطبی‌گرایی به طور چشمگیری مباحث دانشگاهی و راهبردی درباره خلیج فارس را دگرگون کرده است. شماری از پژوهشگران استدلال کرده‌اند که کاهش تمایل آمریکا برای حفظ تعهدات پرهزینه نظامی در خاورمیانه، همراه با ظهور چین و بازگشت روسیه، شرایط لازم برای تنوع‌بخشی راهبردی دولت‌های خلیج فارس را فراهم کرده است (Kamrava 2022). این ادبیات بر رفتارهای هجینگ، انعطاف‌پذیری راهبردی و تمایل فزاینده کشورهای خلیج فارس به حفظ روابط موازی با چند قدرت جهانی به طور همزمان تأکید دارد.

در این چارچوب «هجینگ راهبردی» به مفهومی محوری در تحلیل تبدیل شده است. کوئیک (۲۰۰۸) هجینگ را راهبردی تعریف می‌کند که طی آن دولت‌ها از همسویی سخت و کامل اجتناب می‌کنند و همزمان با قدرت‌های رقیب روابط خود را توسعه می‌دهند تا خودمختاری بیشتری کسب کرده و آسیب‌پذیری راهبردی را کاهش دهند. شماری از مطالعات اخیر استدلال می‌کنند که کشورهای خلیج فارس در واکنش به عدم قطعیت نسبت به تعهدات بلندمدت آمریکا و تشدید رقابت قدرت‌های بزرگ جهانی، به طور فزاینده‌ای راهبردهای هجینگ استفاده می‌کنند.

پس از جنگ تحمیلی و غیرقانونی آمریکا و اسرائیل علیه ایران، مجموعه جدیدی از ادبیات به سرعت شکل گرفت که به طور مشخص بر آینده معماری امنیتی خلیج فارس تمرکز داشت. اندیشکده‌هایی مانند شورای آتلانتیک، چتم هاوس، مرکز خاورمیانه کارنگی، شورای روابط خارجی اروپا (ECFR)، مؤسسه واشنگتن و مؤسسه خاورمیانه تحلیل‌های گسترده‌ای درباره پیامدهای جنگ برای ترتیبات امنیتی منطقه منتشر کرده‌اند.

بخش قابل توجهی از ادبیات پس از جنگ استدلال می‌کند که این درگیری همزمان نقاط قوت و محدودیت‌های چتر امنیتی سنتی آمریکا را آشکار ساخت. برخی تحلیلگران نتیجه گرفته‌اند که جنگ، تداوم ضرورت توانایی‌های نظامی آمریکا به ویژه در حوزه دفاع موشکی، عملیات دریایی و هماهنگی اطلاعاتی را نشان داد. (Washington Institute 2026). در مقابل، گروهی دیگر استدلال می‌کنند که جنگ خطرات وابستگی بیش از حد به قدرت‌های خارجی را آشکار ساخته و جست‌وجو برای ترتیبات امنیتی جایگزین را تسریع کرده است (Carnegie Middle East Center 2026).

همزمان، جریان مهم دیگری از ادبیات بر ادغام رژیم صهیونیستی در ساختارهای امنیتی خلیج فارس از طریق توافق‌های ابراهیم تمرکز یافته است. تحلیل‌گران مرتبط با نهادهای سیاستی اسرائیلی،

اماراتی و غربی بر اهمیت روزافزون همکاری‌های اطلاعاتی، دفاع سایبری، فناوری‌های ضدپهپادی و سامانه‌های یکپارچه پدافند هوایی میان اسرائیل و برخی کشورهای خلیج فارس تأکید می‌کنند. (Atlantic Council 2026; INSS 2026)

در مقابل، بخشی موازی از گفتمان راهبردی عربی، نظامی‌سازی بیش از حد را مورد انتقاد قرار می‌دهد و خواستار سازوکارهای بومی امنیت منطقه‌ای مبتنی بر گفت‌وگو و تنش‌زدایی شده است. برخی تحلیل‌گران که در الجزیره عربی، العربی‌الجدید و شماری از مجامع سیاستی منطقه‌ای می‌نویسند تأکید دارند که امنیت پایدار خلیج فارس مستلزم همکاری نهادینه شده میان خود دولت‌های منطقه است، نه وابستگی دائمی به قدرت‌های نظامی خارجی.

روند نوظهور دیگری در ادبیات اخیر به نقش قدرت‌های میانی مانند ترکیه، پاکستان و مصر در شکل‌دهی به ترتیبات امنیتی آینده خلیج فارس می‌پردازد. این دیدگاه بازتاب‌دهنده علاقه فزاینده پژوهشگران به منطقه‌گرایی پساآمریکایی و امکان افزایش اهمیت راهبردی قدرت‌های میانی نزدیک به منطقه در نظم نوظهور خاورمیانه است.

با وجود گسترش سریع ادبیات راهبردی پس از جنگ، همچنان شکاف‌های مهمی باقی مانده است. نخست آنکه بخش عمده‌ای از این ادبیات همچنان در چارچوب دیدگاه‌های ملی و ایدئولوژیک پراکنده است. دوم آنکه مطالعات اندکی به صورت نظام‌مند پارادایم‌های اصلی رقیب شکل‌دهنده مناظره امنیت خلیج فارس پس از جنگ را با یکدیگر مقایسه کرده‌اند. سوم آنکه بسیاری از تحلیل‌های موجود بیشتر بر تحولات کوتاه‌مدت ژئوپلیتیکی تمرکز دارند تا دگرگونی‌های عمیق‌تر در تفکر راهبردی منطقه‌ای.

این مقاله درصدد است با طراحی چارچوبی تحلیلی و تطبیقی، این خلأها را برطرف کند و پنج رویکرد اصلی راهبردی رقیب برای شکل‌دهی به معماری امنیتی آینده خلیج فارس را شناسایی و ارزیابی نماید.

روش شناسی

این پژوهش از روش تحلیل راهبردی تطبیقی کیفی برای بررسی معماری‌های امنیتی رقیب در حال ظهور در خلیج فارس پس از جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران استفاده می‌کند. مقاله به جای تلاش برای پیش‌بینی یک نظم منطقه‌ای واحد در آینده، می‌کوشد پارادایم‌های اصلی راهبردی را که در حال حاضر گفتمان امنیتی خلیج فارس پس از جنگ را شکل می‌دهند، شناسایی و به صورت تطبیقی ارزیابی کند. از این رو، تمرکز اصلی پژوهش بر الگوهای تفکر راهبردی، ترجیحات ائتلافی و برداشت‌های رقیب از نظم منطقه‌ای در میان بازیگران منطقه ای و بین‌المللی قرار دارد.

این مطالعه عمدتاً بر منابع منتشرشده پس از ۲۸ فوریه ۲۰۲۶ تکیه دارد؛ موضوعی که بازتاب دهنده گسترش سریع مباحث راهبردی پس از جنگ است. این منابع شامل مطالعات دانشگاهی، گزارش‌های اندیشکده‌ای، اسناد سیاستی، تحلیل‌های راهبردی، مواضع رسمی دولت‌ها و تحلیل‌های رسانه‌ای به زبان‌های انگلیسی و عربی است. توجه ویژه‌ای نیز به مطالب منتشرشده توسط نهادهای مهم سیاست‌گذاری و پلتفرم‌های منطقه‌ای فعال در مباحث معاصر امنیت خلیج فارس معطوف شده است؛ از جمله شورای آتلانتیک، چتم هاوس، مرکز خاورمیانه کارنگی، شورای روابط خارجی اروپا (ECFR)، مؤسسه واشنگتن برای سیاست‌گذاری خاورمیانه، عرب نیوز، الجزیره عربی، الشرق الاوسط، TRT WORLD، و دیگر مجامع راهبردی منطقه‌ای.

از منظر روش‌شناختی، مقاله تحلیل راهبردی تطبیقی را با عناصری از تحلیل گفتمان ترکیب می‌کند. تحلیل تطبیقی برای شناسایی تفاوت‌ها و شباهت‌های اصلی میان پنج رویکرد، در موضوعاتی همچون ادراک تهدید، رفتار ائتلافی، جهت‌گیری نظامی، نگرش نسبت به قدرت‌های خارجی، دیدگاه‌ها درباره رژیم‌صهیونیستی، برداشت‌ها از حاکمیت و چشم‌اندازهای بلندمدت نظم منطقه‌ای به کار گرفته می‌شود. همزمان، تحلیل گفتمان امکان بررسی این موضوع را فراهم می‌کند که چگونه بازیگران مختلف، مفاهیمی مانند ثبات، بازدارندگی، خودمختاری، منطقه‌گرایی و همکاری را در محیط ژئوپلیتیکی در حال تحول خلیج فارس صورت‌بندی می‌کنند.

این مطالعه رویکردی تحلیلی و کثرت‌گرا اتخاذ کرده است. زیرا مباحث امنیتی خلیج فارس به طور فزاینده‌ای از تقسیم‌بندی‌های سنتی میان گرایش‌های راهبردی غرب‌گرا و ضدغرب‌گرا فراتر رفته‌اند. در عوض، بازیگران منطقه‌ای غالباً به صورت همزمان از چندین منطق راهبردی مختلف، از جمله بازدارندگی، هجینگ، تنوع بخشی، منطقه‌گرایی و دیپلماسی همکاری‌جویانه استفاده می‌کنند. بر این اساس، مقاله پنج رویکرد مورد بررسی را به عنوان پارادایم‌های راهبردی «تیپ ایده آل» تلقی می‌کند، نه به عنوان دسته‌بندی‌های سیاستی سخت، ثابت و غیرقابل جمع.

این پژوهش از روش «تحلیل تطبیقی کیفی (QCA)» برای ارزیابی دکترین‌های امنیتی نوظهور در خلیج فارس استفاده می‌کند. جهت رعایت استحکام روش‌شناختی و تفکیک دقیق معیارهای سنجش، پنج رویکرد مورد مطالعه بر اساس دو دسته متغیر کلان مقایسه شده‌اند:

الف) متغیرهای ساختاری: که شامل "ادراک از منبع اصلی تهدید"، "نگاه به توزیع قدرت در نظم چندقطبی" و "تعریف بازیگران از حاکمیت و خودمختاری راهبردی" است. این متغیرها تبیین‌کننده "چرایی" شکل‌گیری و ریشه‌های ذهنی و تئوریک هر پارادایم هستند.

ب) متغیرهای کارکردی (عملیاتی): که شامل جهت‌گیری نظامی-تسلیماتی، معماری ترجیحی / ائتلاف‌ها و اهداف راهبردی عینی بازیگران در محیط پساجنگ است.

این تفکیک متغیرها مبنای تحلیل تطبیقی مقاله در بخش‌های بعدی و ارزیابی ماتریسی شباهت‌ها و تفاوت‌ها قرار گرفته است.

مقاله همچنین چند محدودیت مهم را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. نخست آنکه ماهیت به سرعت متحول سیاست منطقه‌ای پس از جنگ به این معناست که بسیاری از روندهای راهبردی همچنان سیال و در معرض تغییر باقی مانده‌اند. دوم آنکه برخی منابع منتشرشده پس از ۲۰۲۶ بازتاب‌دهنده مباحث نوظهور سیاستی‌اند، نه دکترین‌های کاملاً نهادینه شده دولتی. سوم آنکه گفتمان راهبردی در خلیج فارس از نظر سیاسی و ایدئولوژیک یکنواخت نیست و تفاوت‌های مهمی هم درون دولت‌های منطقه و هم میان آنها وجود دارد. با وجود این، چارچوب تطبیقی به کاررفته در این مقاله همچنان برای شناسایی مسیرهای اصلی شکل‌دهنده مباحث مربوط به آینده معماری امنیتی خلیج فارس مفید و کارآمد است.

در مجموع، این رویکرد روش شناختی به مقاله امکان می‌دهد از تحلیل محدود و رویدادمحور فراتر رود و در عوض، تحولات گسترده تر راهبردی را که در دوره پس از جنگ در حال بازسازی تفکر امنیتی منطقه ای هستند، مورد بررسی قرار دهد.

رویکرد نخست: موازنه سازی خارجی آمریکامحور

نخستین رویکرد از تقویت ساختار سنتی امنیت خلیج فارس که بر ایالات متحده و قدرت نظامی غرب متکی است، حمایت می‌کند. طرفداران این دیدگاه استدلال می‌کنند که ایران همچنان اصلی‌ترین تهدید راهبردی پیش روی پادشاهی‌های عربی خلیج فارس است و تنها ایالات متحده از جایگاه مشروع جهانی و توانایی‌های نظامی لازم برای تضمین ثبات منطقه‌ای برخوردار است. تحلیل‌های پس از جنگ که توسط رویترز (۲۰۲۶) چتم هاوس (۲۰۲۶) و مؤسسه واشنگتن (۲۰۲۶) منتشر شده‌اند تأکید دارند که جنگ، ضرورت تداوم استفاده از ظرفیت بازدارندگی آمریکا در منطقه را نشان داده است. بر اساس این دیدگاه دولت‌های خلیج فارس همچنان در برابر حملات موشکی، جنگ پهنادی، تهدیدات سایبری و اختلالات دریایی آسیب‌پذیر باقی مانده‌اند.

در نتیجه، حامیان این رویکرد از گسترش سامانه‌های دفاع موشکی، خرید تسلیحات، همکاری‌های اطلاعاتی، رزمایش‌های نظامی و توافقات بلندمدت استقرار نیرو با ایالات متحده حمایت می‌کنند. این رویکرد همچنین بر تداوم هماهنگی سیاسی با واشنگتن و ادغام گسترده‌تر در ساختارهای امنیتی غرب تأکید دارد.

از منظر راهبردی، این الگو بازتاب‌دهنده تداوم نظم خلیج فارس در دوره پس از جنگ سرد است؛ نظامی که در آن ایالات متحده به عنوان موازنه‌گر اصلی خارجی عمل می‌کرد. حامیان این دیدگاه معتقدند که توانایی‌های دریایی آمریکا، برتری هوایی، زیرساخت‌های اطلاعاتی و شبکه‌های ائتلافی آن، دست‌کم در کوتاه‌مدت و میان‌مدت، جایگزین ناپذیر باقی مانده‌اند.

با این حال، منتقدان استدلال می‌کنند که این رویکرد وابستگی ساختاری را تداوم می‌بخشد و خودمختاری راهبردی منطقه را کاهش می‌دهد. منتقدان همچنین معتقدند که دولت‌های خلیج فارس اغلب هزینه‌های اقتصادی و سیاسی مداخلات آمریکا را تحمل می‌کنند، بدون آنکه نفوذ راهبردی معناداری بر فرایندهای تصمیم‌گیری داشته باشند.

پیامدهای راهبردی این رویکرد فراتر از دکترین نظامی است و بازتاب‌دهنده مباحث گسترده‌تری درباره حاکمیت، مشروعیت، هویت منطقه‌ای و رابطه آینده میان نفوذ خارجی و خودمختاری منطقه‌ای است. از بسیاری جهات، مباحث پیرامون این رویکرد، بیانگر جدالی گسترده‌تر بر سر هویت ژئوپلیتیکی آینده خلیج فارس است.

رویکرد دوم: معماری امنیتی ادغام شده با رژیم صهیونیستی

دومین رویکرد از ادغام مستقیم اسرائیل در ساختارهای امنیتی خلیج فارس از طریق گسترش توافق‌های ابراهیم و هماهنگی راهبردی گسترده‌تر ضدایرانی حمایت می‌کند. این دیدگاه پس از جنگ، به ویژه در گفتمان راهبردی امارات، نفوذ بیشتری پیدا کرد.

طرفداران این رویکرد استدلال می‌کنند که رژیم، پیشرفته‌ترین بازیگر نظامی منطقه از نظر فناوری است و دولت‌های خلیج فارس باید از توانایی‌های اسرائیل در حوزه امنیت سایبری، هوش مصنوعی، دفاع موشکی، جنگ ضدپهپادی و هماهنگی اطلاعاتی بهره بگیرند. بر اساس این دیدگاه، برداشت‌های مشترک از تهدید ایران، مبنای همکاری راهبردی بی سابقه میان رژیم و چندین دولت عربی را فراهم کرده است.

برخی تحلیل‌های پس از جنگ که توسط شورای آتلانتیک (۲۰۲۶)، INSS (۲۰۲۶)، The National (۲۰۲۶) و موسسه خاورمیانه (۲۰۲۶) منتشر شده‌اند، استدلال می‌کنند که جنگ، همگرایی اسرائیل و کشورهای خلیج فارس را تسریع و منطق راهبردی ادغام عمیق‌تر را تقویت کرده است.

حامیان این رویکرد ادعا می‌کنند که فناوری‌های نظامی رژیم صهیونیستی می‌تواند توان بازدارندگی خلیج فارس را به طور قابل توجهی تقویت کند. برخی نیز معتقدند که عادی‌سازی روابط با اسرائیل، دسترسی نزدیک‌تر به سامانه‌های نظامی و فناوریانه آمریکا را تسهیل می‌کند. با این حال، منتقدان معتقدند که این رویکرد خطر تشدید قطبی‌سازی منطقه‌ای و افزایش مخالفت داخلی در جوامع عربی را در پی دارد. منتقدان همچنین استدلال می‌کنند که ادغام اسرائیل در نظم منطقه‌ای خلیج فارس ممکن است خلیج فارس را به عرصه‌ای دائمی‌تر برای تقابل مبتنی بر سیاست بلوکی و بازدارندگی نظامی تبدیل کند.

رویکرد سوم: تنوع بخشی راهبردی چندقطبی

سومین رویکرد از تنوع بخشی روابط راهبردی خلیج فارس به سوی چندین قدرت جهانی از جمله چین، روسیه، اروپا، هند و سایر بازیگران حمایت می‌کند، در حالی که همزمان روابط با واشنگتن نیز حفظ می‌شود. این دیدگاه بازتاب دهنده تحولات گسترده‌تر مرتبط با ظهور چندقطبی‌گرایی است. تحلیل‌های پس از جنگ که توسط مرکز خاورمیانه کارنگی (۲۰۲۶)، شورای روابط خارجی اروپا (۲۰۲۶) و رویترز (۲۰۲۶) منتشر شده‌اند، استدلال می‌کنند که جنگ، محدودیت‌های اتکای انحصاری به ایالات متحده برای امنیت منطقه‌ای را آشکار ساخته است.

حامیان این رویکرد معتقدند که تنوع بخشی، خودمختاری راهبردی را افزایش می‌دهد، آسیب‌پذیری را کاهش می‌دهد و قدرت چانه‌زنی را تقویت می‌کند. چین غالباً به عنوان شریک اقتصادی و دیپلماتیکی دیده می‌شود که می‌تواند در میانجی‌گری و همکاری‌های زیرساختی نقش‌آفرینی کند. روسیه به عنوان بازیگری موازنه‌گر در عرصه ژئوپلیتیکی تلقی می‌شود و اروپا نیز همچنان از نظر فناوری و اقتصادی اهمیت دارد.

نکته مهم آن است که این رویکرد الزاماً خواستار قطع روابط با واشنگتن نیست، بلکه از "هجینگ راهبردی" از طریق مشارکت‌های موازی با چندین بازیگر به صورت همزمان حمایت می‌کند.

منتقدان هشدار می‌دهند که تنوع بخشی بیش از حد ممکن است به هم‌پیمانی‌های متناقض بینجامد و دولت‌های خلیج فارس را در معرض تشدید رقابت قدرت‌های بزرگ قرار دهد. برخی دیگر نیز استدلال می‌کنند که موازنه‌گری میان چند قدرت می‌تواند موجب ابهام راهبردی و تکه‌تکه شدن نهادی شود.

پیامدهای راهبردی این رویکرد نیز فراتر از دکترین نظامی است و بازتاب‌دهنده مباحث گسترده تری درباره حاکمیت، مشروعیت، هویت منطقه‌ای و رابطه آینده میان نفوذ خارجی و خودمختاری منطقه‌ای است. در بسیاری از جهات، مناقشه پیرامون این رویکرد نیز بیانگر جدالی گسترده‌تر بر سر هویت ژئوپلیتیکی آینده خلیج فارس است.

رویکرد چهارم: ائتلاف منطقه‌ای قدرت‌های میانی

رویکرد چهارم مداخله عمیق در رقابت قدرت‌های بزرگ را رد می‌کند و در عوض از ایجاد ائتلاف امنیتی منطقه‌ای مبتنی بر قدرت‌های میانی نزدیک به منطقه، مانند ترکیه، پاکستان، مصر و عربستان سعودی حمایت می‌کند.

این دیدگاه بازتاب‌دهنده تردید فزاینده نسبت به قابلیت اتکای قدرت‌های دوردست جهانی است و بر اهمیت خودمختاری راهبردی منطقه‌ای تأکید می‌کند. حامیان این رویکرد معتقدند که دولت‌های نزدیک جغرافیایی، انگیزه بیشتری برای حفظ ثبات منطقه‌ای و درک عمیق‌تری از واقعیت‌های سیاسی منطقه دارند.

پاره‌ای از تحلیل‌های پس از جنگ در عرب نیوز (۲۰۲۶)، تی آر تی ورلد (۲۰۲۶) و الشرق الاوسط (۲۰۲۶) برافزایش مباحث مربوط به هماهنگی چهارجانبه میان عربستان سعودی، ترکیه، مصر و پاکستان تأکید داشته‌اند.

طرفداران این رویکرد از رزمایش‌های مشترک نظامی، اشتراک‌گذاری اطلاعات، همکاری‌های صنایع دفاعی و برنامه ریزی راهبردی هماهنگ حمایت می‌کنند. این رویکرد همچنین بازتاب‌دهنده مباحث گسترده‌تر درباره همکاری ژئوپلیتیکی اسلامی و منطقه‌گرایی پساآمریکایی است.

با وجود این، منتقدان تردید دارند که قدرت‌های میانی منطقه‌ای از ظرفیت‌های نهادی و نظامی کافی برای تضمین مستقل ثبات بلندمدت خلیج فارس برخوردار باشند.

پیامدهای راهبردی این رویکرد نیز فراتر از دکترین نظامی است و بازتاب‌دهنده مباحث گسترده تری درباره حاکمیت، مشروعیت، هویت منطقه‌ای و رابطه آینده میان نفوذ خارجی و خودمختاری

منطقه‌ای است. در بسیاری از جهات، مباحث پیرامون این رویکرد نیز بیانگر جدالی گسترده‌تر بر سر هویت ژئوپلیتیکی آینده خلیج فارس است.

رویکرد پنجم: امنیت همکاری‌جویانه بومی ایران - عربستان

پنجمین رویکرد، معماری امنیتی همکاری‌جویانه و بومی‌ای را پیشنهاد می‌کند که بر همکاری ایران و عربستان سعودی و سازوکارهای امنیتی منطقه‌ای متعلق به خود بازیگران منطقه استوار است. برخلاف رویکردهای پیشین، این دیدگاه ایران را تهدید سازمان دهنده‌ای که امنیت منطقه باید حول مقابله با آن شکل گیرد، تعریف نمی‌کند.

در عوض، طرفداران این رویکرد استدلال می‌کنند که امنیت پایدار خلیج فارس تنها از طریق گفت‌وگو، اقدامات اعتمادساز و همکاری نهادینه‌شده میان دولت‌های ساحلی منطقه قابل تحقق است. در این چارچوب، ایران و عربستان سعودی دو ستون اجتناب‌ناپذیر هر نظم منطقه‌ای پایدار محسوب می‌شوند.

شماری از تحلیل‌های پس از جنگ که در الجزیره عربی (۲۰۲۶)، مجامع سیاستی منطقه‌ای و شماری از تحلیل‌های راهبردی منتشر شد، تأکید دارند که نظامی‌سازی و سیاست بلوکی ممکن است به جای کاهش بی‌ثباتی، آن را تشدید کنند.

حامیان این رویکرد از توافقات دوجانبه میان ایران و دولت‌های عربی خلیج فارس، همراه با سازوکارهای گسترده‌تر گفت‌وگوی چندجانبه حمایت می‌کنند. آنان معتقدند که وابستگی متقابل اقتصادی، نهادینه‌سازی دیپلماتیک و کاهش برداشت‌های متقابل از تهدید، عناصر ضروری برای دستیابی به ثبات پایدار منطقه‌ای هستند.

با این حال، منتقدان این پرسش را مطرح می‌کنند که آیا بی‌اعتمادی عمیق، رقابت‌های ژئوپلیتیکی حل نشده و جاه‌طلبی‌های رقیب منطقه‌ای اجازه خواهند داد چنین چارچوبی در آینده نزدیک با موفقیت شکل گیرد یا نه.

جدول زیر نشان می‌دهد که علی‌رغم تفاوت‌های نظری چه نقاط مشترک کارکردی میان این پنج رویکرد وجود دارد.

جدول ۱: ماتریس شباهت‌ها و نقاط همگرایی رویکردهای رقیب (مبنای معماری ایجابی)

متغیرهای ارزیابی	رویکرد اول موازنه با محوریت آمریکا	رویکرد دوم ادغام رژیم	رویکرد سوم تنوع بخشی چندقطبی	رویکرد چهارم ائتلاف قدرت های میانی	رویکرد پنجم بومی گرایی درون‌زا
امنیت خطوط مواصلاتی دریایی	حیاتی (تضمین جریان آزاد انرژی)	حیاتی (حفاظت از تجارت دریایی)	حیاتی (تأمین امنیت زنجیره تأمین غرب و شرق)	حیاتی (حفظ ثبات کریدورهای منطقه ای)	حیاتی (مسئولیت بومی امنیت تنگه هرمز)
امنیت سایبری و زیرساخت‌ها	اولویت بالا (حفاظت در برابر خرابکاری)	اولویت بالا (تعریف پلتفرم های تدافعی)	اولویت بالا (نگاه فنی و غیرسیاسی)	اولویت متوسط (تعاملات فنی دوجانبه)	اولویت بالا (دفاع از زیرساخت های حیاتی)
تهدیدات غیرسنتی (اقلیم و تروریسم)	مشترک (پذیرش تهدید بازیگران غیردولتی)	مشترک (تمرکز بر تروریسم تکفیری)	مشترک (تمرکز بر امنیت انرژی و زیست محیطی)	مشترک (مدیریت بحران های فرامرزی)	مشترک (ضرورت همکاری برای بحران آب و ریزگردها)
جهت‌گیری تسلیحاتی تر جیحی	تقویت پدافند موشکی متعارف	یکپارچه سازی سیستم های پدافندی	خرید تسلیحاتی متنوع غربی/شرقی	موازنه تسلیحاتی درون گروهی	توسعه بازدارندگی بومی و موشکی

منبع: نگارنده

جدول زیر گسل‌های ساختاری و تضادهای بنیادین میان رویکردها را پدیدار می‌کند که در صورت عدم مدیریت منجر به تصادم ژئوپلیتیک و هم‌افزایی منفی می‌شوند:

جدول ۲: ماتریس تفاوت‌ها و نقاط واگرایی رویکردهای رقیب (مبنای مدیریت سلبی)

متغیرهای ساختاری و کارکردی	رویکرد اول موازنه با محوریت آمریکا	رویکرد دوم ادغام رژیم	رویکرد سوم تنوع بخشی چندقطبی	رویکرد چهارم ائتلاف قدرت‌های میانی	رویکرد پنجم بومی‌گرایی درون‌زا
تعریف منبع اصلی تهدید	ایران و محور مقاومت	ایران (تهدید وجودی) و هژمونی خواهی ادعاییان	بی‌ثباتی ساختاری و انسداد مسیرهای تجاری	خلاء قدرت ناشی از عقب نشینی آمریکا	مداخله‌گری آمریکا و حضور امنیتی رژیم اسرائیل
جایگاه بازیگران فرامنطقه‌ای	آمریکا به عنوان ستون فقرات امنیت	آمریکا به عنوان ضامن؛ چین به عنوان شریک اقتصادی	تکثرگرایی (حضور همزمان آمریکا چین و روسیه)	کاهش نقش قدرت‌های بزرگ و تکیه بر قدرت‌های پیرامونی	طرد کامل حضور نظامی قدرت‌های بزرگ
نقش آفرینی رژیم صهیونیستی	مردود-هشدارهای امنیتی	محوری (ادغام) کامل امنیتی و (نظامی)	حاشیه‌ای - تمایل به تعلیق یا عادی سازی مشروط	ثابته - منوط به برقراری موازنه منطقه‌ای	تهدید مستقیم امنیت ملی و عامل آنتروپی منفی
مدل ترجیحی ائتلاف سازی	ائتلاف دوجانبه سنتی با واشنگتن	پلتفرم چندجانبه دفاعی (پیمان‌های ابراهیم)	هجینگ راهبردی و ائتلاف‌های موازی و سیال	کنسرت قدرت‌های میانی منطقه	ترتیب‌ات امنیتی دسته جمعی با محوریت ایران و عربستان و صرفاً با مشارکت بازیگران خلیج فارس

منبع: نگارنده

جدول زیر مهم‌ترین شباهت‌ها و تفاوت‌های پنج رویکرد رقیب درباره آینده معماری امنیتی خلیج فارس را نشان می‌دهد.

جدول ۳- مهم‌ترین شباهت‌ها و تفاوت‌های پنج رویکرد رقیب

بُعد تحلیلی	رویکرد ۱	رویکرد ۲	رویکرد ۳	رویکرد ۴	رویکرد ۵
منطق اصلی	تعمیق وابستگی به آمریکا	محور یکپارچه آمریکا-اسرائیل	تنوع بخشی چندقطبی	ائتلاف منطقه‌ای قدرت‌های میانی	امنیت همکاری جویانه ایران عربستان
ادراک اصلی از تهدید	ایران	ایران	عدم قطعیت راهبردی	سلطه خارجی و بی‌ثباتی	ناامنی و بی‌اعتمادی متقابل
شرکای اصلی امنیتی	آمریکا و متحدان غربی	آمریکا و اسرائیل	آمریکا، چین، روسیه، اروپا	ترکیه، پاکستان، مصر	ایران، عربستان سعودی

نگاه به اسرائیل	ثانویه / اختیاری	شریک راهبردی مرکزی	تعامل عمل گرایانه	نقش محدود	فائق نقش محوری در نظم منطقه ای
نگاه به ایالات متحده	تضمین کننده اصلی امنیت	تضمین کننده اصلی به همراه اسرائیل	مهم اما نه انحصاری	مفید اما غیرقابل اتکا	یکی از بازیگران خارجی در میان دیگران
جهت گیری نظامی	بازدارندگی و انباشت تسلیحاتی	دفاع فناورانه یکپارچه	موازنه گری انعطاف پذیر	ائتلاف سازی منطقه ای	اقدامات اعتمادساز
هدف راهبردی	مهار ایران	مهار ایران با حمایت اسرائیل	افزایش خودمختاری راهبردی	استقلال راهبردی منطقه ای	آشتی و مصالحه منطقه ای
مزایا	ظرفیت بالای بازدارندگی	فناوری و توان اطلاعاتی پیشرفته	انعطاف پذیری راهبردی	مالکیت و ابتکار منطقه ای	کاهش تنش ها و پایداری بیشتر
مخاطرات	وابستگی و تشدید تنش	قطبی سازی منطقه ای	ابهام راهبردی	ضعف نهادی	شکاف اعتماد
چشم انداز بلندمدت	نظم منطقه ای تحت رهبری آمریکا	نظم منطقه ای ادغام شده با اسرائیل	نظم چندقطبی خلیج فارس	بلوک منطقه ای قدرت های میانی	جامعه امنیتی همکاری جویانه منطقه ای

منبع: نگارنده

مبانی نظری رویکردهای رقیب

پنج رویکرد رقیبی که در بالا تشریح شدند را می توان از خلال چندین چشم انداز نظری مکمل در چارچوب نظریه روابط بین الملل تفسیر کرد. چنانکه گفته شد این رویکردها صرفاً بازتاب دهنده اختلافات تاکتیکی در سیاست گذاری نیستند، بلکه بیانگر مفروضات بنیاداً متفاوت درباره قدرت، حاکمیت، شکل گیری ائتلاف ها، نظم منطقه ای و نحوه مدیریت ناامنی در خلیج فارس اند. هیچ چارچوب نظری واحدی به تنهایی قادر نیست پیچیدگی این پارادایم های رقیب را توضیح دهد.

رویکرد نخست، یعنی موازنه سازی خارجی آمریکا محور عمدتاً با نظریه های رئالیسم کلاسیک و رئالیسم ساختاری در سیاست بین الملل مطابقت دارد. رئالیسم بر این فرض استوار است که نظام بین الملل ذاتاً آنارشیک است و دولت ها برای بقا از طریق انباشت قدرت و شکل دهی ائتلاف ها در برابر تهدیدات ادراک شده عمل می کنند. در این چارچوب، امنیت خلیج فارس عمدتاً از منظر بازدارندگی، موازنه نظامی و وابستگی به توانایی های برتر خارجی فهمیده می شود. طرفداران این

رویکرد ایران را اصلی‌ترین بازیگر تجدیدنظرطلبی می‌دانند که ثبات منطقه‌ای را تهدید می‌کند؛ از این رو، حمایت نظامی آمریکا را برای حفظ نظم در خلیج فارس ضروری تلقی می‌کنند.

نظریه «موازنه تهدید» استیون والت به ویژه در توضیح تداوم هم‌پیمانی دولت‌های خلیج فارس با ایالات متحده اهمیت دارد. به اعتقاد والت، دولت‌ها نه صرفاً در برابر تمرکز قدرت، بلکه مشخصاً در برابر تهدیدات ادراک‌شده‌ای موازنه‌سازی می‌کنند که تحت تأثیر عواملی مانند توانایی نظامی، نزدیکی جغرافیایی، نیت‌های تهاجمی و خصومت ایدئولوژیک شکل می‌گیرند. از این منظر، تداوم وابستگی امنیتی کشورهای خلیج فارس به آمریکا بازتاب‌دهنده رفتاری عقلانی در موازنه‌سازی در برابر نفوذ ادراک‌شده ایران و بی‌ثباتی منطقه‌ای است.

رویکرد دوم، یعنی معماری امنیتی ادغام شده با رژیم‌صهیونیستی نیز بر مفروضات رئالیستی استوار است، اما همزمان عناصری از رئالیسم نئوکلاسیک را نیز دربرمی‌گیرد. برخلاف رئالیسم ساختاری صرف، رئالیسم نئوکلاسیک، بر تعامل میان فشارهای ساختاری نظام بین‌الملل و محاسبات سیاسی داخلی، ادراکات نخبگان، ملاحظات فناورانه و روایت‌های ایدئولوژیک تأکید می‌کند. در این چارچوب، توافق‌های ابراهیم نه صرفاً به عنوان توافقات عادی‌سازی دیپلماتیک، بلکه به عنوان ابزارهایی برای شکل‌دهی به موازنه جدید قدرت منطقه‌ای مبتنی بر هماهنگی راهبردی ضدایرانی و ادغام فناورانه نظامی تفسیر می‌شوند.

رویکرد سوم، یعنی تنوع بخشی راهبردی چندقطبی بهترین تبیین خود را در مفهوم «هجینگ راهبردی» می‌یابد. نظریه هجینگ عمده‌تأ در مطالعات مربوط به روابط بین‌الملل در آسیا شکل گرفته و توضیح می‌دهد که چگونه دولت‌ها در شرایط عدم قطعیت و تغییر توزیع قدرت، می‌کوشند از هم‌پیمانی سخت و کامل اجتناب کنند. دولت‌های خلیج فارس که راهبرد تنوع بخشی را دنبال می‌کنند، به جای کنار گذاشتن کامل ایالات متحده، به دنبال ایجاد شراکت‌های موازی با چندین بازیگر جهانی از جمله چین، روسیه، اروپا و هند هستند تا انعطاف‌پذیری راهبردی خود را افزایش داده و آسیب‌پذیری ناشی از وابستگی به یک مرکز قدرت واحد را کاهش دهند.

این رویکرد بازتاب‌دهنده عدم قطعیت فزاینده درباره قابلیت اتکای بلندمدت تعهدات منطقه‌ای آمریکا و همچنین پذیرش ماهیت چندقطبی نظام بین‌الملل است. از این رو، هجینگ راهبردی را باید پاسخی تطبیقی به عدم قطعیت ژئوپلیتیکی دانست، نه یک تجدید آرایش کامل راهبردی.

نظریه «مجتمع امنیتی منطقه‌ای» (RSCT) که توسط باری بوزان و اولی‌ویور توسعه یافت، یکی دیگر از چارچوب‌های تحلیلی مهمی است که برای چندین رویکرد مورد بررسی در این مقاله

کاربرد دارد. این نظریه استدلال می‌کند که وابستگی متقابل امنیتی معمولاً ماهیتی جغرافیایی پیدا می‌کند، زیرا تهدیدات در فواصل کوتاه جغرافیایی آسان‌تر گسترش می‌یابند. خلیج فارس نمونه‌ای کلاسیک از یک مجتمع امنیتی منطقه‌ای است که در آن ناامنی یک دولت به سرعت از طریق اختلالات دریایی، جنگ موشکی، درگیری‌های نیابتی، ناامنی انرژی و تشدید سیاسی بر سایر بازیگران منطقه اثر می‌گذارد.

این چارچوب به ویژه برای درک این موضوع اهمیت دارد که چرا ترتیبات امنیتی تحدیدگرایانه^۱ غالباً به بی‌ثباتی گسترده‌تر منطقه‌ای منجر می‌شوند. ماهیت به هم پیوسته پویایی‌های امنیتی خلیج فارس به این معناست که راهبردهای نظامی یک‌جانبه اغلب پیامدهای ناخواسته‌ای در سطح منطقه‌ای تولید می‌کنند که فراتر از مرزهای دولت‌های منفرد گسترش می‌یابد.

رویکرد چهارم، یعنی ائتلاف منطقه‌ای قدرت‌های میانی را می‌توان از خلال نظریه‌های منطقه‌گرایی قدرت‌های میانی و نظم منطقه‌ای پساژئومونیک تفسیر کرد. این دیدگاه بر این فرض استوار است که بازیگران منطقه‌ای نزدیک از نظر جغرافیایی، نسبت به قدرت‌های خارجی دور دست انگیزه بیشتری برای حفظ ثبات بلندمدت منطقه دارند؛ زیرا اولویت‌های راهبردی قدرت‌های خارجی ممکن است بر اساس محاسبات گسترده‌تر جهانی تغییر کند. افزایش اهمیت راهبردی ترکیه، عربستان سعودی، مصر و پاکستان بازتاب دهنده تحولات گسترده‌تری است که با فرسایش تدریجی تک قطبی گرایی و افزایش علاقه به منطقه‌گرایی پساآمریکایی همراه شده است.

این رویکرد همچنین عناصر مهمی از نظریه منطقه‌گرایی را دربرمی‌گیرد، زیرا بر همکاری صنایع دفاعی، ائتلاف سازی منطقه‌ای و هماهنگی راهبردی میان دولت‌های دارای پیوندهای فرهنگی و جغرافیایی تأکید می‌کند. در این چارچوب، خودمختاری منطقه‌ای به هدفی محوری در راهبرد امنیتی تبدیل می‌شود.

رویکرد پنجم یعنی امنیت همکاری جویانه درونزای ایران-عربستان بیش از همه با نظریه امنیت همکاری جویانه و چارچوب‌های «جامعه امنیتی» ارتباط دارد. نظریه امنیت همکاری جویانه مفروضات صرفاً رئالیستی را به چالش می‌کشد و استدلال می‌کند که ثبات پایدار نه فقط از طریق بازدارندگی و موازنه‌سازی، بلکه از طریق گفتگو، نهادسازی، اقدامات اعتمادساز و دگرگونی ادراکات تهدید حاصل می‌شود. در این چارچوب، ثبات بلندمدت خلیج فارس وابسته به ایجاد سازوکارهایی است که بتوانند رقابت‌ها را بدون بازتولید چرخه‌های تقابل نظامی مدیریت کنند.

¹. Exclusive

نظریه جامعه امنیتی نیز از این جهت اهمیت دارد که بر امکان شکل‌گیری تدریجی انتظارات پایدار از همزیستی مسالمت‌آمیز از طریق تعامل سیاسی مستمر و همکاری نهاده‌شده میان دولت‌ها تأکید می‌کند. از این رو طرفداران این رویکرد معتقدند که ایران و عربستان سعودی در نهایت باید به ستون‌های اصلی هر نظام امنیتی پایدار در خلیج فارس تبدیل شوند، زیرا نظم‌های منطقه‌ای تحدیدگرایی که بر تقابل دائمی استوار باشند، ذاتاً بی‌ثبات‌اند.

در نهایت، رهیافت‌های سازه‌انگارانه نیز به توضیح ابعاد هویتی و ایدئولوژیکی شکل‌دهنده مباحث معاصر امنیت خلیج فارس کمک می‌کنند. رویکردهای رقیب نه تنها تحت تأثیر محاسبات مادی قدرت، بلکه تحت تأثیر روایت‌های متفاوت درباره مشروعیت، حاکمیت، هویت منطقه‌ای، حافظه تاریخی و تعلق ژئوپلیتیکی قرار دارند. از این رو، مباحث مربوط به آینده امنیت خلیج فارس هم بازتاب‌دهنده رقابت راهبردی و هم کشمکش گسترده‌تر بر سر هویت سیاسی نظم منطقه‌ای است. در مجموع، این چشم‌اندازهای نظری چارچوبی چندبعدی برای فهم همزیستی پارادایم‌های امنیتی رقیب در خلیج فارس معاصر فراهم می‌کنند. این چارچوب‌ها همچنین توضیح می‌دهند که چرا دولت‌های خلیج فارس به طور فزاینده راهبردهای ترکیبی‌ای را دنبال می‌کنند که به صورت همزمان عناصر بازدارندگی، تنوع بخشی، هماهنگی منطقه‌ای و همکاری گزینشی را در محیط ژئوپلیتیکی نامطمئن کنونی با یکدیگر تلفیق می‌کند.

ارزیابی تطبیقی راهبردی

پنج رویکرد رقیبی که در این مقاله بررسی شدند، بازتاب‌دهنده برداشت‌های بنیاداً متفاوت از نظم منطقه‌ای، حاکمیت، سیاست ائتلافی و مشروعیت راهبردی در خلیج فارس‌اند. اگرچه هر پنج رویکرد از یک زمینه ژئوپلیتیکی مشترک یعنی محیط منطقه‌ای پس از جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران برخاسته‌اند، اما در تفسیر تهدیدات درک ثبات و برداشت از توزیع آینده قدرت در خاورمیانه تفاوت‌های عمیقی دارند.

در کلی‌ترین سطح، دو رویکرد نخست همچنان در منطق سنتی موازنه‌سازی خارجی ریشه دارند. هر دو رویکرد ایران را اصلی‌ترین تهدید راهبردی پیش‌روی پادشاهی‌های عربی خلیج فارس تعریف می‌کنند و از این رو ترتیبات امنیتی مبتنی بر بازدارندگی، ائتلاف‌سازی و برتری نظامی را ترجیح می‌دهند. با این حال، علی‌رغم این شباهت‌ها تفاوت‌های مهمی میان این دو الگو وجود دارد.

رویکرد نخست تداوم نظم خلیج فارس پس از جنگ سرد را بازتاب می‌دهد؛ نظمی که تحت سلطه ایالات متحده شکل گرفته بود. منطق راهبردی این رویکرد بر این فرض استوار است که

توانایی‌های نظامی آمریکا همچنان برای حفظ ثبات منطقه‌ای ضروری‌اند. طرفداران این دیدگاه معتقدند که جنگ اخیر نه ضعف قدرت آمریکا، بلکه تداوم ضرورت زیرساخت نظامی، برتری دریایی، سامانه‌های دفاع موشکی و هماهنگی اطلاعاتی ایالات متحده را آشکار ساخت. از این منظر، آسیب‌پذیری‌هایی که در جریان جنگ نمایان شدند، تعمیق ادغام نظامی با واشنگتن را توجیه می‌کنند، نه فاصله گرفتن راهبردی از آن را.

رویکرد دوم فراتر از وابستگی سنتی به ایالات متحده می‌رود و از ادغام مستقیم اسرائیل در ساختارهای امنیتی خلیج فارس حمایت می‌کند. در این چارچوب، اسرائیل دیگر صرفاً بازیگری خارجی نیست که عادی‌سازی روابط با آن مطلوب تلقی شود، بلکه شریک راهبردی مرکزی‌ای است که برتری نظامی و فناوری آن برای مقابله با ایران ضروری دانسته می‌شود. در نتیجه، توافقاتی ابراهیم نه صرفاً توافقات سیاسی، بلکه بنیان یک بلوک امنیتی جدید منطقه‌ای مبتنی بر هماهنگی راهبردی ضدایرانی تفسیر می‌شوند.

با وجود تفاوت‌های تاکتیکی، هر دو رویکرد در چند فرض اساسی مشترک‌اند. نخست آنکه هر دو بیش از «دگرگونی ماهیت منازعه»، بر «بازدارندگی نظامی» تکیه دارند. دوم آنکه هر دو امنیت منطقه‌ای را از طریق نظام‌های ائتلافی تحدیدگرایانه، نه گفت‌گوی فراگیر منطقه‌ای، مفهوم‌سازی می‌کنند. سوم آنکه هر دو رویکرد، هم پیمانی با بازیگران خارجی برتر از نظر نظامی و فناوری را مهم‌ترین ابزار جبران آسیب‌پذیری ساختاری دولت‌های کوچک خلیج فارس می‌دانند.

با این حال، هر دو رویکرد از ضعف‌های ساختاری عمیق‌تری رنج می‌برند که پایداری بلندمدت آنها را به عنوان مبنایی برای نظم‌پایدار منطقه‌ای زیر سؤال می‌برد. اگرچه نظام‌های ائتلافی مبتنی بر بازدارندگی ممکن است امنیت تاکتیکی کوتاه‌مدتی ایجاد کنند، اما علل سیاسی بنیادی ناامنی منطقه‌ای را حل نمی‌کنند؛ بلکه غالباً همان پویایی‌های تقابلی‌ای را بازتولید می‌کنند که مدعی مهار آنها هستند.

رویکرد نخست، که بر تداوم وابستگی به حمایت نظامی آمریکا استوار است، ادامه روابط امنیتی نامتقارنی را بازتاب می‌دهد که به لحاظ تاریخی استقلال راهبردی منطقه را محدود کرده‌اند. جنگ اخیر نه تنها محدودیت‌های کمی و کیفی گستره توانایی‌های نظامی آمریکا، بلکه آسیب‌پذیری دولت‌های خلیج فارس در برابر روندهای تشدید تنش را آشکار ساخت که عمده‌تاً تحت تأثیر محاسبات راهبردی قدرت‌های خارجی شکل می‌گیرند. از این رو، اتکای بیش از حد به موازنه‌سازی خارجی ممکن است وابستگی ساختاری را نهادینه کند و همزمان بازیگران منطقه‌ای را در معرض رقابت‌های ژئوپلیتیکی گسترده‌تری قرار دهد که خارج از کنترل آنان است.

رویکرد دوم با چالش‌های حتی جدی‌تری در زمینه مشروعیت و پایداری مواجه است. اگرچه توانایی‌های فناورانه و اطلاعاتی اسرائیل ممکن است در کوتاه‌مدت بازدارندگی را تقویت کند، اما شکل دهی به معماری امنیتی منطقه‌ای بر اساس سیاست بلوک‌گرایانه ضدایرانی، خطر تشدید قطبی-سازی در سراسر غرب آسیا را در پی دارد. افزون بر این، مسئله حل نشده فلسطین، تداوم مخالفت‌های اجتماعی با عادی‌سازی در بسیاری از جوامع عربی و منطق امنیتی شده حاکم بر ادغام منطقه ای اسرائیل محور، همگی ظرفیت این الگو برای ایجاد مشروعیت سیاسی پایدار را محدود می‌کنند. در نتیجه، برتری صرفاً نظامی فناورانه ادعایی رژیم صهیونیستی برای ایجاد نظم باثبات و فراگیر کافی نیست؛ هر چند جنگ اخیر نشان داد که رژیم در تامین امنیت خود نیز شدیداً ناتوان است و کشیدن پای آن در ترتیبات امنیتی خلیج فارس، موجب افزایش آسیب پذیری کشورهای ساحل جنوبی خلیج فارس، از هر دو منبع داخلی و منطقه‌ای، خواهد شد. در تحلیل نهایی، تحولات و پیامدهای جنگ اخیر، حاکی از آن است که حضور آمریکا و اسرائیل در منطقه، توسط ایران برآمده از جنگ تحمل نخواهد شد و هرگونه پافشاری احتمالی برخی کشورهای منطقه بر گره زدن امنیت خودشان یا منطقه به این دو، تنها آسیب‌پذیری آنان را افزون خواهد کرد.

سناریوهای آینده

چندین سناریوی آینده ممکن است در نتیجه تعامل میان این رویکردهای رقیب شکل گیرد. سناریوی نخست «تثبیت قطب‌بندی منجمد حول محور آمریکا-اسرائیل» شامل تثبیت یک محور امنیتی تقویت شده آمریکا - اسرائیل در خلیج فارس است که عمده‌تأ بر بازدارندگی و هماهنگی راهبردی ضدایرانی سازمان می‌یابد.

سناریوی دوم شامل گسترش تنوع بخشی راهبردی و موازنه‌گری چندقطبی است. می‌توانیم این سناریو را «سیالیت راهبردی و موازنه چندپاره پساآمریکایی» بنامیم. در این سناریو، دولت‌های خلیج فارس به صورت همزمان شراکت‌های راهبردی موازی با واشنگتن، پکن، مسکو، بروکسل و سایر بازیگران را حفظ خواهند کرد.

سناریوی سوم «کنسرت قدرت‌های میانی و بلوک‌بندی پسا هژمونیک» شامل ظهور تدریجی یک ائتلاف منطقه‌ای متشکل از قدرت‌های میانی است. چنین ائتلافی در پی کسب خودمختاری بیشتر در برابر رقابت قدرت‌های بزرگ خواهد بود.

سناریوی چهارم که می‌توان آن را «بومی‌گرایی درون‌زا و جامعه امنیتی همگرا حول محور دو ستونی ایران-عربستان» نامید شامل نهاده‌شدن تدریجی امنیت همکاری‌جویانه منطقه‌ای مبتنی بر تقارب ایران و عربستان سعودی و اقدامات اعتمادساز میان دولت‌های ساحلی خلیج فارس است. سناریوهای ترکیبی که همزمان عناصر چندین رویکرد را با یکدیگر تلفیق می‌کنند نیز کاملاً محتمل‌اند، زیرا دولت‌های خلیج فارس به طور فزاینده‌ای به سوی رفتار راهبردی انعطاف‌پذیر و چندلایه گرایش یافته‌اند.

جدول ۴: سناریوهای آینده

نام سناریوی آینده سیستم	رویکرد محرک و غالب در سناریو	ویژگی ساختاری اصلی سناریو
قطب‌بندی منجمد آمریکا-اسرائیل	رویکرد ۱ (موازنه خارجی) + رویکرد ۲ (ادغام اسرائیل)	مهار سخت، نظامی‌گری شدید، سیستم بلوکی تحدیدگرا
سیالیت راهبردی پساآمریکایی	رویکرد ۳ (تنوع بخشی چندقطبی)	هجینگ راهبردی، ابهام ژئوپلیتیکی، شرکای موازی
کنسرت قدرت‌های میانی	رویکرد ۴ (ائتلاف چهارجانبه منطقه‌ای)	کاهش نقش هژمون‌ها، منطقه‌گرایی با تکیه بر بازیگران پیرامونی
جامعه امنیتی همگرا	رویکرد ۵ (امنیت همکاری‌جویانه بومی)	تنش‌زدایی پایدار، نهاده‌سازی دوجانبه ایران - سعودی، مالکیت بومی امنیت

منبع: نگارنده

توصیه‌های سیاستی و راهبردی: الگوی دووجهی «معماری ایجابی» و «مدیریت سلبی»
یافته‌های حاصل از تحلیل تطبیقی کیفی نشان می‌دهد که ترتیبات امنیتی خلیج فارس در دوران پساجنگ نمی‌تواند صرفاً بر یک دکترین خطی استوار باشد. بر این اساس، جهت نیل به یک نظم پایدار و پاسخ به چالش‌های احصا شده، دو دسته راهبرد متمایز اما مکمل به عنوان خروجی کاربردی این پژوهش پیشنهاد می‌شود:

راهبردهای تفکر ایجابی: نهاده‌سازی و خلق هم‌افزایی بر پایه نقاط همگرایی این لایه از پیشنهادات بر تقویت «معماری امنیتی مشترک» متمرکز است و هدف آن، فعال‌سازی پتانسیل‌های هم‌افزایی است که در ماتریس شباهت‌های رویکردهای پنج‌گانه شناسایی شده‌اند. از جمله این پیشنهادات می‌توان به «گسترش وابستگی متقابل اقتصادی از طریق توسعه تجارت و

سرمایه‌گذاری متقابل»، تأسیس «نهاد منطقه‌ای امنیت دریانوردی و خطوط مواصلاتی»، «پلتفرم مشترک امنیت سایبری و تهدیدات نوپدید» و «نهادینه‌سازی دیپلماسی اقلیمی و زیست محیطی» اشاره کرد.

راهبردهای تفکر سلبی: مدیریت ناامنی و جلوگیری از تصادم در نقاط واگرایی این لایه از پیشنهادات با پذیرش واقعیت اختلافات بنیادین طراحی شده است. هدف این راهبردها، جلوگیری از شکل‌گیری هم‌افزایی مخرب و تصادم سخت میان رویکردهای متضاد است. از جمله این پیشنهادات می‌توان به «ایجاد خط ارتباطی سرخ دیپلماتیک و نظامی دوجانبه و چندجانبه» به منظور جلوگیری از سوءبرداشت‌های راهبردی و تصادم تصادفی در محیط پر آشوب پساجنگ، استقرار خطوط تماس فوری و مستقیم میان فرماندهی نظامی ایران و عربستان اشاره کرد. همچنین «تدوین پروتکل‌های عدم تعرض متقابل و بازدارندگی توافق شده» که بر اساس آن، جغرافیای کشورهای ساحلی نباید منبعی برای تهدید عینی علیه امنیت ملی یکدیگر قرار گیرد و «شفاف‌سازی تسلیحاتی و رژیم کنترل تسلیحات متعارف» با هدف جلوگیری از مسابقه تسلیحاتی فرساینده (جلوگیری از هم‌افزایی منفی تفاوت‌ها) ایجاد مکانیسم‌های ناظر بر شفافیت در خریدها یا رزمایش‌های نظامی می‌تواند پویایی‌های امنیتی منطقه را پیش‌بینی پذیر کرده و سقف تنش را کنترل نماید.

شایان ذکر است بررسی امکان‌پذیری، میزان تاثیر و سازوکارهای اجرایی این پیشنهادات و نیز پیشنهادات ایجابی و سلبی احتمالی دیگر می‌تواند موضوع پژوهشی مستقل قرار گیرد.

نتیجه‌گیری

مباحث پس از جنگ رمضان، درباره امنیت خلیج فارس بازتاب دهنده تحولات عمیق در سیاست منطقه‌ای و جهانی است. نظم امنیتی سنتی آمریکامحور همچنان نفوذ قابل توجهی دارد، اما به طور فزاینده‌ای با چالش مواجه شده است؛ در حالی که پارادایم‌های جایگزین مبتنی بر ادغام رژیم اسرائیل، تنوع بخشی راهبردی و هماهنگی قدرت‌های میانی در واکنش به بحران نظم منطقه‌ای پس از جنگ، برجستگی بیشتری یافته‌اند.

با این حال، این مقاله استدلال کرد که چهار رویکرد نخست همگی با محدودیت‌های ساختاری مهمی مواجه‌اند که ظرفیت آنها را برای ایجاد ثبات منطقه‌ای پایدار و ماندگار کاهش می‌دهد. رویکردهایی که عمدتاً بر موازنه‌سازی خارجی و بازدارندگی نظامی شده‌اند، خطر بازتولید چرخه‌های تقابل، وابستگی، قطبی‌سازی منطقه‌ای و تکه تکه شدن ژئوپلیتیکی را در پی دارند. همچنین تنوع

بخشی و هماهنگی قدرت‌های میانی، اگرچه بازتاب‌دهنده واکنش‌های تطبیقی به چندقطبی‌گرایی هستند، اما به طور کامل بر معضل امنیتی زیربنایی حاکم بر سیاست منطقه‌ای غلبه نمی‌کنند. ضمن اینکه، دعوت از قدرت‌های میانی خارج از منطقه خلیج فارس به ترتیبات امنیتی این منطقه، توجیه راهبردی قابل قبولی ندارد و احتمالاً مورد استقبال قرار نخواهد گرفت. علاوه بر این مشارکت این قدرت‌ها در این ترتیبات، پیچیدگی‌های جدیدی را به پیچیدگی‌های موجود خواهد افزود.

گونه شناسی پنج‌گانه‌ای که در این مقاله ارائه شد، نشان می‌دهد که گفتمان امنیتی خلیج فارس به طور فزاینده‌ای متکثر، مورد مناقشه و از نظر راهبردی پیچیده شده است. با وجود این، تحلیل تطبیقی مقاله همچنین نشان می‌دهد که معماری‌های امنیتی تحدیدگرا که بر اساس تقابل‌دائمی سازمان یافته‌اند، در بلندمدت ذاتاً بی‌ثبات باقی می‌مانند.

اگرچه الگوی امنیت همکاری جویانه درون‌زای ایران-عربستان با موانع سیاسی و نهادی جدی رو به رو است، اما در مقایسه با سایر الگوها، توان بیشتری برای پرداختن به ریشه‌های ساختاری ناامنی-منطقه‌ای دارد. این رویکرد با تأکید بر گفتگو، اقدامات اعتمادساز، شمول منطقه‌ای و همکاری نهادینه شده، چارچوبی بالقوه پایدارتر برای کاهش تنش و مدیریت رقابت ژئوپلیتیکی در خلیج فارس ارائه می‌کند. بدیهی است همکاری‌های امنیتی دوجانبه هر یک از دو قطب این محور، ایران و عربستان، با سایر کشورهای کوچک‌تر منطقه می‌تواند در دستور کار دو کشور قرار گیرد و این ساختار را به تدریج به یک ساختار شبکه‌ای اما در عین حال دوقطبی تبدیل کند. مطالعه میدانی فضای نخبگانی سیاست‌گذاری در دو کشور نشان دهنده تقویت قابل ملاحظه جریان پشتیبان این دیدگاه است و فضای پساجنگ می‌تواند برای پیشبرد این ایده فرصت مناسبی ایجاد نماید.

در نهایت، ثبات بلندمدت منطقه‌ای احتمالاً کمتر به برتری نظامی و حمایت خارجی وابسته خواهد بود و بیشتر به توانایی خود بازیگران منطقه برای نهادینه‌سازی سازوکارهای همکاری جویانه بستگی خواهد داشت. تنها از این رهگذر کشورهای منطقه می‌توانند ناامنی متقابل را کاهش داده و از بازتولید تقابل مزمن ژئوپلیتیکی جلوگیری کنند.

در جمع‌بندی نهایی، این پژوهش رویکرد ایجابی (تلاش برای خلق معماری بومی و فراگیر) را بر رویکرد سلبی (اکتفا به مدیریت بحران و موازنه تدافعی) دارای اولویت نظری و عملیاتی می‌داند. رویکردهای سلبی صرفاً علائم ناامنی را به تأخیر می‌اندازند، در حالی که رویکرد ایجابی با تکیه بر دوقطب ایران-عربستان، پویایی‌های ساختاری ناامنی را بازتعریف کرده و پایداری بلندمدت را تضمین می‌کند.

منابع و مآخذ

فارسی و عربی:

- الجزیره نت (۱۲ مارس ۲۰۲۶)، هل يمكن بناء نظام أمني خليجي جديد بعد الحرب؟ بازآفرینی شده در آوریل ۲۰۲۶ / از وبسایت تحلیلی الجزیره <https://aljazeera.net>.
- الشرق الأوسط (۵ ژانویه ۲۰۲۶)، المقاربات الأمنية الناشئة في منطقة الخليج العربي، روزنامه الشرق الأوسط شماره ۱۶۴۷۴، قابل دسترسی در <https://aawsat.com>.
- الشرق الأوسط (۵ ژانویه ۲۰۲۶)، الخليج بين المظلة الاميركيه و التوازنات الجديده، روزنامه الشرق الأوسط شماره ۱۶۴۷۴، قابل دسترسی در <https://aawsat.com>.
- بوزان، باری (۱۴۰۲)، ایالات متحده و قدرت‌های بزرگ: چندقطبی‌گرایی در امنیت جهانی (ترجمه سعید مجیدی)، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۴۰۱) نظریه‌ها و فرایندها در روابط بین‌الملل، تهران: انتشارات سمت.
- سجادی، سید عبدالقیوم (۱۴۰۳) روابط بین‌الملل و سیاست خارجی در خلیج فارس: دکترین‌ها و چالش‌ها، تهران انتشارات دانشگاه الزهراء.
- مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی (۱۴۰۴ مهر)، گزارش راهبردی: تحول در ادراک تهدید شورای همکاری خلیج فارس پس از تنش‌های منطقه‌ای، تهران: وزارت امور خارجه.

انگلیسی:

- Acharya, Amitav. 2014. *The End of American World Order*. Cambridge: Polity Press.
- Adler, Emanuel, and Michael Barnett, eds. 1998. *Security Communities*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Atlantic Council. (2026, May 20). 'The Abraham Accords After the Iran War.' Washington, DC. Available at: <https://www.atlanticcouncil.org/>.
- Arab News. (2026, March 9). 'Why Regional Powers Must Secure the Gulf Themselves.' Riyadh. Available at: <https://www.arabnews.com/>.
- Bronson, Rachel. 2006. *Thicker than Oil*. Oxford: Oxford University Press.
- Buzan, B., & Wæver, O. (2003). *Regions and Powers: The Structure of International Security*. Cambridge University Press.
- Carnegie Middle East Center. (2026, April 1). 'After the Iran War, Gulf States Are Rethinking Reliance on Washington.' Beirut. Available at: <https://carnegieendowment.org/>.
- Chatham House. (2026, March 16). 'Multipolar Gulf: Why Arab States No Longer Depend Exclusively on the US.' London. Available at: <https://www.chathamhouse.org/>.
- Cordesman, A. H. (2025, November 14). The Changing Military Balance in the Persian Gulf and the Gulf of Oman. Center for Strategic and International Studies (CSIS). Available at: <https://csis.org>.
- Cordesman, Anthony. 1997. *Bahrain, Oman, Qatar, and the UAE*. Boulder: Westview Press.
- Deutsch, K. W. (1957). *Political Community and the North Atlantic Area: International Organization in the Light of Historical Experience*. Princeton University Press.

- ECFR. (2026, March 26). The Gulf on the front line: The end of strategic hedging and new space for Europeans, Brussels. Available at: <https://ecfr.eu/>.
- Fawcett, Louise. 2013. *International Relations of the Middle East*. Oxford: Oxford University Press.
- Gause, F. G. (2024, May 08). The New Geopolitics of the Persian Gulf. Foreign Affairs. Available at: <https://foreignaffairs.com>.
- Gause, F. Gregory III. 2010. *The International Relations of the Persian Gulf*. Cambridge: Cambridge University Press.
- International Crisis Group. (2026). Middle East and Gulf Security Briefings: The Iran Crisis Monitor Series. International Crisis Group Reports. Available at: <https://www.crisisgroup.org/middle-east-north-africa/gulf-and-arabian-peninsula>.
- Kamrava, Mehran. 2022. *The Emerging Middle East–East Asia Nexus*. Singapore: Springer.
- Kuik, C.-C. (2008). The Essence of Hedging: Malaysia's Strategy Confronting a Rising China. *Contemporary Southeast Asia*, 30(2), 159–185. Available at: <https://jstor.org> [1, 2].
- Lynch, M. (2016). The New Arab Wars: Uprisings and Anarchy in the Middle East. PublicAffairs. Available at: <https://publicaffairsbooks.com> [1]
- Middle East Institute. (2026, January 06). The Abraham Accords: Integrated Regional Air-Defense Shield and Israel-Arab Military Cooperation. *Middle East Institute Backgrounders*. Available at: https://mei.edu/wp-content/uploads/2026/01/Abraham-Accords_Backgrounder_2025.pdf
- Mearsheimer, John J. 2001. *The Tragedy of Great Power Politics*. New York: Norton.
- Posen, Barry. 2014. *Restraint*. Ithaca: Cornell University Press.
- Reuters. (2026, March 15). US-Israel Strategic Coordination and Middle East Security Aftermath. *Reuters Strategic Reports*. Available at: <https://reuters.com>.
- Reuters. (2026, March 11). US ignites Iran war, but Gulf Arab states pay the price, Gulf sources say. *Reuters Middle East Reports*. Available at: <https://www.reuters.com/world/middle-east/us-ignites-iran-war-gulf-arab-states-pay-price-gulf-sources-say-2026-03-11/> [1].
- The National. (2026, April 12). Why Gulf security needs a multilateral defense approach. The National Opinion. Available at: <https://thenationalnews.com>.
- TRT World. (2026, May 14). Can Muslim Middle Powers Stabilize the Gulf? *TRT World Opinion & Analysis*. Available at: <https://trtworld.com>.
- Walt, Stephen. 1987. *The Origins of Alliances*. Ithaca: Cornell University Press.
- The Washington Institute for Near East Policy. (2026). The Abraham Accords After the Gaza War: The Strategic Imperative for Regional Cooperation. *Washington Institute Policy Analysis*. Available at: <https://washingtoninstitute.org>
- Wezeman, P. D., Pajuodis, J., & Wezeman, S. T. (2025, March). Trends in International Arms Transfers, 2024 (SIPRI Fact Sheet). Stockholm International Peace Research Institute. Available at: <https://sipri.org>.

